تامل کوتاه

آمریکا و جهان بعد از ترامپ

امانول والرشتاین: پیروزی ترامپ تقریبا همه را شگفتزده کرد. می‌گویند حتی ترامپ هم شگفتزده شد. البته امروز همگان آنچه را که رخ داده تبیین می‌کنند. اگرچه تبیین‌ها متفاوت است. همگان از شکاف‌هایی صحبت می‌کنند که این انتخابات در بدنه سیاسی آمریکا پدید آورد (یا بازتاب آن بود؟). قصد ندارم به این فهرست دوروبر از تحلیل دیگری اضافه کنم و تا همین‌حالا هم از خواندن آنها خسته شده‌ام. اول می‌خواهم روی دو مسئله متمرکز شوم: پیامدهای پیروزی ترامپ ولا برای ایالات متحده و تاثیرات قدرت ایالات متحده در بقیه جهان.

در سطح داخلی این نتایج را به هر شکلی که بسنجید ایالات متحده را به‌شدت به چتاح راست می‌کشاند. اهمیتی ندارد که ترامپ در عمل فاقد آرای مردم در سطح ملی است. همچنین اهمیتی ندارد که اگر فقط ۷۰ هزار رای در سه ایالت (چیزی کمتر از ۰٫۰۹ درصد کل آرا) از رای ترامپ کم می‌شد، کلینتون برنده می‌شد. آنچه اهمیت دارد این است که جمهوری‌خواهان از به‌اصطلاح پیروزی سه‌گانه بهره‌مند شده‌اند - کنترل ریاست‌جمهوری، هر دو مجلس کنگره و سنا و دیوان عالی. درحالی‌که دموکرات‌ها ممکن است در چهار یا هشت سال سنا و حتی ریاست‌جمهوری را بار دیگر به دست آورند، به‌دست‌آوردن اکثریت دیوان عالی خیلی بیش از این طول می‌کشد.

تردیدی نیست که جمهوری‌خواهان در مورد پاره‌ای مسائل مهم اختلاف دارند. درست یک هفته بعد از انتخابات این موضوع آشکار شد. ترامپ اکنون شروع به نمایش جنبه پراگماتیک خود و بنابراین اولویت‌هایش کرده است: افزایش اشتغال، کاهش مالیات (البته برخی از انواع مالیات) و حفظ بخشی از قانون «مراقبت درمانی مقرون‌به‌صرفه» (اوباماکر). دولت جمهوری‌خواه (یک دولت به‌غایت دست‌راستی افراطی) اولویت‌های دیگری دارد: ازمیان‌برداشتن برنامه اجتماعی مراقبت بهداشتی (مدی‌کید) و حتی برنامه بیمه اجتماعی ملی (مدی‌کر)، انواع مختلف اصلاحات مالیاتی و پاس‌کشیدن از لیبرالیسم اجتماعی (مانند سقط جنین و ازدواج دگرباشان).

کماکان باید دید که آیا ترامپ بر یک راهی (که چهره اصلی جناح راست در کنگره است) چیره می‌شود یا یک راهی ترامپ را به عقب می‌راند. به نظر می‌رسد چهره اصلی در این مبارزه مایک پنس، معاون رئیس‌جمهور است که خودش را به شکل برجسته‌ای به‌عنوان مرد شماره دو واقعی در دفتر ریاست‌جمهوری جای داده است (مانند دیک چنی در هنگام ریاست‌جمهوری بوش).

پنس کنگره را به‌خوبی می‌شناسد و از نظر ایدئولوژیک به یک راهی و از نظر سیاسی به ترامپ نزدیک است. او بود که رایینس پریبوس را به‌عنوان رئیس‌دفتر ترامپ انتخاب کرد و وی را بر استیو بانون ترجیح داد. پریبوس درصدد متحدساختن جمهوری‌خواهان است. درحالی‌که پریبوس به جمهوری‌خواهانی که کمتر از صد درصد به پیام چتاح راست افراطی وفادارند حمله می‌کند. اگرچه برای تسلای خاطر بانون وی را به سمت مشاور داخلی منصوب کردند اما بعید است که در عمل قدرتمند باشد. مبارزه درونی میان جمهوری‌خواهان هر نتیجه‌ای داشته باشد، این موضوع کماکان صادق است که سیاست ایالات متحده به سمت راست گرایش می‌یابد. شاید حزب دموکرات به‌عنوان جنبشی چپ‌گرا و مردمی‌تر دوباره سازمان یابد و قادر شود به اکثریت آرای جمهوری‌خواهان را شکست دهد. این را نیز باید منتظر ماند و دید. اما پیروزی انتخاباتی ترامپ یک واقعیت و یک موفقیت است. بیایید از حزوه داخلی که در آن ترامپ برنده شده و دارای قدرت واقعی است به حوزه خارجی (دنیا) برویم که در آن واقعی‌ها هیچ چیز ندارد. وی در گزارز انتخاباتی‌اش از شعار «دوباره آمریکا را بزرگ سازیم» استفاده کرد. آنچه او بارها و بارها گفت این بود که اگر رئیس‌جمهور شود اطمینان می‌دهد که کشورهای دیگر به ایالات متحده احترام گذارند (یعنی از ایالات متحده اطاعت کنند). دروافع وی که قدشناسی اشاره داشت که در آن ایالات متحده «بزرگ» بود و کفت که آن کذشته را احیا می‌کند.

مسئله خیلی ساده است. نه او و نه هیچ پرزیدنت دیگری - خواه هیلاری کلینتون باشد و خواه یاراک اوباما یا در این زمینه رونالد ریگان - قادر نیستند کار چندانی برای افول پیش‌رونده قدرت هژمونیک سابق انجام دهد. آری ایالات متحده زمانی یک‌تنه جهان بود. کدوییتی از ۱۹۴۵ تا حدود ۱۹۷۰. اما از آن زمان برای واداشتن کشورهای دیگر به پیروی از خود و انجام‌دادن آنچه آمریکا خواهان آن است به طور مداوم از توانایی‌اش کاسته شده است.

این افول ساختاری است و چیزی نیست که از خیطه قدرت رئیس‌جمهور آمریکا ناشی شود. البته ایالات متحده همچنان نیروی نظامی به‌غایت گزنده‌ای است. اگر از این نیروی نظامی به استفاده بکند، می‌تواند خسارت سنگینی برای دنیا به بار بیاورد. دلیل تردید و دودلی‌های اوباما احتیاط سیاسی نسبت به این آسیب بالقوه بود و ترامپ در سرتاسر کارزار انتخاباتی مبهم می‌شد که این را نمی‌فهمد و ازاین‌رو فرمانده خطرناک‌تر نیروی نظامی ایالات متحده است.

اما درعین‌حال که آسیب‌رساندن به جهان کاملا محتمل است، به نظر می‌رسد آنچه انجام آن برای دولت ایالات متحده خوب است افزایش توان ایالات متحده است. همچکس و تاکید می‌کنم همچکس امروز اگر فکر کند پیروی از آمریکا به‌منزله نادیده‌گرفتن منافع خودش است از رهبری ایالات متحده پیروی نمی‌کند. این نه‌تنها در مورد چین، روسیه، ایران و البته کره‌شمالی صادق است. در مورد ژاپن و کره‌جنوبی، عربستان، عربستان سعودی و ترکیه، افراد و امکان لهستان و دولت‌های بالتیک و متحدان ویژه همیشگی ما مانند اسرائیل و بریتانیا و کانادا نیز صدق می‌کند.

تنیا مطمئن‌اش‌م که ترامپ هنوز به این موضوع پی نبرده است. او در مورد پیروزی‌های آسان، مثل پاش‌دادن به پیمان‌های تجاری، لاف می‌زند. اما بکذارید کاری - هر کاری - در مورد سیاسه‌ورزیه انجام دهد تا دلیل زود بی‌رمق شدن او را به شکل برجسته‌ای به‌عنوان مرد است می‌آورد. و احتمالا متوجه می‌شود که در قبال توافق با ایران کاری نباید انجام دهد. در مورد چین، به نظر می‌رسد چین‌ها فکر می‌کنند در مقابله با کلینتون، قراردادهای بهتری می‌توانند با ترامپ ببندند. نتیجه، یک ایالات متحده دست‌راستی‌تر در یک جهان آشوب‌زده‌تر است که حمایت‌گرایی مضمون اصلی اغلب کشورها است و اکثریت مردم جهان تحت فشار قرارخواهند داد. آیا کار به آخر رسید؟ به‌هیچوجه. نه در ایالات متحده و نه در نظام جهانی. این مبارزه‌ای مستمر بر سر محتوسوی نهایی (یا نظام‌های) جهانی آینده است که مستولی باید باشد و مستولی خواهد بود.

ترجمه: نقد اقتصاد سیاسی

ترامپ فاشیست نیست

انزو تراورسو: آیا دونالد ترامپ فاشیست است؟ این سؤال به معنی تامل در این باب است که فاشیسم در قرن بیست‌ویکم به چه شکل خواهد بود. مقایسه‌های تاریخی بیشتر امکان قیاس را فراهم می‌کنند تا بافتن همانندی: ترامپ به همان میزان از فاشیسم کلاسیک دور است که جنبش‌های اشغال وال‌استریت، خشمگینان (ایندیگناوس) و خیزش شبانه از کموئیسم فرن بیستم. اما این تنها قیاسی تاریخی است و نه یک تبارشناسی. ترامپ معجون آماده انفجاری است از سیاست کاریزماتیک، اقتدارگرایی، بی‌اعتنایی به قانون، ملی‌گرایی افراطی، نژادپرستی، بیگانه‌هراسی، زن‌ستیزی، هوموفوبیا، اسلام‌هراسی و سبکی پوپولیستی که شهروندان را صرفا جماعتی تلقی می‌کند برای مسخور و گمراه‌کردن. «دم و دستگاه» در لفاظی‌های او همان کلیشه ضدسامی قدیمی را بازتولید می‌کند از اجتماعی پارسا که ریشه در زمین و سنت دارد در تقابل با کلان‌شهری ناشناخته و فاسد که ساکنانش روشنفکران و بانکداران هستند. تمامی این خصوصیات مسلما رنگ و بویی فاشیستی دارند. اما اینها صرفا به شخصیت ترامپ مربوط‌اند. واقعیت این است که در بیشت از جنبشی فاشیستی نایستاده است. او عوام‌فریبی میلیاردر است، بیشتر بادآور برلوسکونی تا موسولینی، و نامزد حزب جمهوری‌خواه، یعنی ستون تاریخی دموده‌ستگاه آمریکا، «برنامه» او ترکیبی انتقاطی است از سیاست حمایت از صنایع داخلی و نولیبرالیسم. فاشیسم کلاسیک پرچم‌دار دولتی قوی بود: ترامپ اما از فردگرایی دفاع می‌کند. روی هم رفته، او تجسم بینشی بیگانه‌هراس و واپس‌گرا از آمریکاماپی است: مرد خودساخته‌ای طرفدار دارونیسم اجتماعی، انتقام‌جویی که با خود سلاح می‌آورد. کین‌توزی جمعیت سفیدپوستی که نمی‌بدید بدل به اقلیتی در کشوری از مهاجران شود. ترامپ فاشیستی است بدون فاشیسم. اما کارزارش نمونه‌ای است از آنچه فاشیسم آمریکایی می‌تواند باشد.

* انزو تراورسو تاریخ‌نگار ایتالیایی است و آخرین کتابی که از او به انگلیسی ترجمه شده «خون و آتش: جنگ داخلی اروپا از ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵» نام دارد.

رویارویی نهایی

فرانکو بیفو برادری: نودونه سال پس از انقلاب شوروی صحنه برای وقوع یک جنگ داخلی در سطح جهانی مهیا شده است. درحالی‌که طبقه مالی برنامه خود را تشدید کرده و به بی‌کاری و ویرانی اجتماعی دامن می‌زند، آن جنبه‌وجوشی که به ظهور تازیسم انجامید هم‌اکنون در سرتاسر جهان در حال استقرار است. ملی‌گرایان همان کفته هیتلر به کارگران فقیر آلمانی را تکرار می‌کنند: به عوض آنکه خود را کارگرانی شکست‌خورده تلقی کنید، خود را جنگجویانی سفیدپوست تصور کنید، آنگاه پیروز خواهید شد. آنان پیروز نشدند. اما اروپا را ویران کردند. این‌بار نیز پیروز نخواهند شد. اما مترصدند جهان را به ویرانی کشند. پس از دو قرن خوشت استعماری، اکنون زمان رویارویی نهایی فرا رسیده است. از آنجا که جهانی‌شدن سرمایه انترناسیونالیسم کارگری را نابود کرده، به افاقادان حمدن خود در سطح کره خاکی تقریبا اجازه‌تاپذیر است. پس از قرن‌ها استیلا و خوشت استعماری، اکنون مقتدران با رویارویی نهایی مواجهند: آنانی که در جهان امولانسان به زور از دستشان بیرون کشیده شده خواهان احقاق حق اخلاقی و اقتصادی خود هستند. حقی که غرب به خوهان پرداخت آن است و نه قادر به آن. دین انصمامی و تاریخی مردمانی را که استثمارشان کرده بودیم نمی‌توانیم بیرداریم زیرا مجبوریم دین انترانمی و مالی را بیرداریم. مادامی که سوترکتیونیالی‌گرا آگاه ظهور کند، سقوط سرمایه‌داری فرایندی بازناپذیر و به شدت مخرب خواهد بود.

* فرانکو برادری معروف به بیفو نظریه‌پرداز و فعال مارکسیست ایتالیایی در سنت آوتونومیست است. تمرکز نظری اصلی وی بر نقش رسانه‌ها و فناوری اطلاعات است. جدیدترین کتاب او تحت عنوان «قهرمانان: کشتار دسته‌جمعی و خودکشی» به رابطه میان سرمایه‌داری و سلامت روانی می‌پردازد.

در آرزوی شورش‌های اقلیمی

آندریاس مالم: در پایان سال ۲۰۱۶ دمای قطب شمال ۲۰ درجه بیش از حد معمول است. یک بد درجه، نه یک‌ونیم، نه دو، نه شش، ۲۰ درجه. و دونالد ترامپ حکمرانی خود را با این اعلام می‌کند که باید به همه تحقیقات اقلیمی در ناسا پایان داد. این دو واقعیت را در نظر بگیرید و ببینید دنیای سلامت روان ما برای آدم باقی می‌ماند.

برای من بهترین لحظه سال که نشان از شعور داشت کارزار «پایان زمین» (Ende Gelände) بود، جنبشی اعتراضی مبتنی بر نافرمانی مدنی در آلمان برای مقابله با کرماپش زمین از طریق سوخت‌های فسیلی. از لحظه‌ای لذت بردم که طی اعتراض از هم جدا شدیم و حصارهای دور و بر پمپ سیاه (Schwarze Pumpe) را شکستیم. کجاهای که پلیس و محافظان دریافتند تعداد‌شان از ما کمتر است، وحشت آنها، وجد و شعف ما که به محوطه هجوم می‌بردیم، حرکات نامنظم آنها، آن چند دقیقه‌ای که آنها حس کردند هیچ کاری نمی‌توانند بکنند و ما حس کردیم همه کار می‌توانیم بکنیم. یک آرزوی سه‌دلاوئه برای ۲۰۱۷: شورش‌های اقلیمی سرتاسر جهان را در بگیرند. چطور می‌شود در غیاب این جنبش‌ها معقول بود؟

* آندریاس مالم، نویسنده کتاب «سرمایه فسیلی»، در دانشگاه لوند سوئد بوم‌شناسی انسانی تدریس می‌کند. او چندین کتاب به زبان سوئدی در حوزه‌های اقتصاد سیاسی، خاورمیانه و تغییرات اقلیمی نوشته است.

فاز جدید اقتصاد جهان

کوستاس لاپاویتساس: از زمان پایان بحران عظیم ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۸ شتاب اقتصاد جهان تغییر یافته است. مالیه‌گرایی سرمایه‌داری که خصلت بارز چهار دهه گذشته بود نقطه اوج خود را پشت سر گذاشته است. سودهای مالی راکد مانده‌اند، نرخ رشد در کشورهای در حال توسعه کاهش یافته، کشورهای توسعه‌یافته به روشنی در رکود به سر می‌برند. اقتصاد جهان آهسته و پیوسته رو افزد می‌شود. در سال ۲۰۱۶ شاهدیم سایی این تحولات رفته‌رفته خود را نشان دادند. رای به خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، انتخاب دونالد ترامپ در آمریکا، و همه‌پرسی در ایتالیا نقاط عطف واضحی هستند. صحت کفته «هیچ بدیلی وجود ندارد» بدیرش بی‌چون و چرای «جهانی‌شدن» به‌عنوان نیروی گریزناپذیر. این پیام مگر در (کاذب) که نمی‌توان جلوی «بازار» را گرفت. همگی ضربه‌های مهلک خوردند. ترازدی مطرا آنجاست که جناح راست و حتی راست افراطی این ضربه را وارد کردند و زهر نژادپرستی، تبعیض جنسی و ضدیت با مهاجران را در هوا می‌باشند. بااین‌حال راه برچپ گشوده شده تا رادیکالیسم برای بازگشت نیابد، پس سال خوبی داشته‌ایم؟ به حتی سال بهتر داشته‌ایم اگر چپ از تمامی این رویدادها بیاموزد که آن نوع جهان‌وطن‌گرایی که بازندگان اقتصادی و فرهنگی بین‌المللی‌شدن را فراموش می‌کند یک پروژه نولیبرال است. پروژه‌ای که ترقی‌خواهان نباید سهمی در آن داشته باشند.

* لاپاویتساس، متفکر یونانی‌الاصل، استاد دانشگاه لندن است و نویسنده کتاب «سودآوری بدون تولید: چگونه سرمایه مالی همه ما را استثمار می‌کند». او مدتی عضو حزب سیریزا بود و بعد از توافق‌نامه دولت با اتحادیه اروپا به حزب «اتحاد مردم» پیوست.

مرگ دوم نولیبرالیسم

نیک سیرنیچ: امسال شاهد چیزی بودیم که قرار بود مرگ دوم نولیبرالیسم باشد. اما در زمانه‌ای عـادی زندگی نمی‌کنیم. به نظر می‌رسد نولیبرالیسم در غیاب هر نوع بدیلی به شکل‌های هرچه کج‌ومعوج‌تری درمی‌آید. مـرگ اول در ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ بـود زمانی کـه اقتصـاد جهانی زیـر بار سـودآوری‌های پیش‌پاافتاده تقریبا از هم فروپاشید. با شور و شعف اکهی ترحیم آن را می‌نوشتیم، اما پس از وقفه‌ای کوتاه، نولیبرالیسم با ظاهر ریاضتی جدید خود بازگشـت. نولیبرالیسـم که از خروج مفتضحانه حوف راضی نبود بر آن شد تا رژیم ایشاست خود را احیا کند. اما یک دهه سرمایه‌گذاری نه چندان خوب، رشـد بـهـروری کنـد، و بدهی دولتـی فزاینده وضع نولیبرالیسـم را به مراتب بدتر کرده است. بریتانیا شاهد بیشترین کاهش میزان دسـتمزدها از زمان آغاز سـرمایه‌داری در آن کشـور اسـت، نرخ بی‌کاری طولانی‌مدت در آمریکا همچنان به طرزی غیرمعمول بالاسـت، بانک‌های ایتالیا در وضعیت متزلزلی به سـر می‌برند، و نرخ بی‌کاری در یونان و اسپانیا در سـطح دوره بحران عظیم دهه ۱۹۳۰ قرار دارد. تحت چنین شـرایطی، تلاش‌های بیش از پیش ملال‌آور برای سر پا نگه‌داشتن وضع موجود محکوم به شکسـت‌اند. همه اینها ما را به سوی مرگ دوم نولیبرالیسـم هدایت می‌کند: ظهور ملی‌گرایی اقتصادی راست افراطی به همراه بیگانه‌هراسـی و نژادپرستی شـنیع. اهمیت مرز از بازار بیشتر شـده. دیوار دارای معنا و اهمیت بیشـتری از وال‌اسـتریت شده است. اما تفاوت چشـمگیری با بحران‌های دوره‌ای پیشین سرمایه‌داری وجود دارد. در دهه ۱۹۳۰ فاشیسـم و کمونیسـم علنا با یکدیگر بر سر شکست سرمایه‌داری لیبرال رقابت می‌کردند. در دهه ۱۹۷۰، نولیبرالیسم دهه‌ها بود خود را آماده سـقوط کینز کرایی می‌کرد. امروز هیچ رقیب مشخصی آماده نیسـت. احیای دست راسـتی‌ها محصول دوراندیشی استراتژیک و انسـجام ایدئولوژیک نیسـت، بلکه محصول کار فرصت‌طلبانی است که در مسـیر حاضر و آماده بیگانه‌هراسـی و نژادپرستی کام برمی‌دارند. ایدئولوژی‌های نامنسـجم آنان و اتحادهای اجتماعی غرض‌ورزانه‌شان مانع از آن می‌شـود تا یک بلوک هژمونیک نو را مسـتحکم کنند. اقتصاد آشفته‌شـان کـه آمیزه ابلهانه‌ای اسـت از عرف نولیبرال، سـرمایه‌داری رفاقتی (crony capitalism) و خودتخریبی نومل‌کرایانه بحران انباشت را حل‌وفصل نمی‌کند. اما فروپاشی اجماع هژمونیک به دوره‌ای از اعمال زور علنـی دامن خواهد زد و به‌هیچ‌وجه نبایـد از دولت امنیتی معاصر غافل شویم. این دولت‌ها هیولاهایی وحشـتناک‌تر از نولیبرال‌ها هسـتند. وظیفه چپ درحال‌حاضر صرفا توسـل به اقدامات تدافعی نیسـت، بلکه باید دست به کار بسـیج و سازماندهی فعالانه برای وضع بدیل شود. ما باید بر ضرورت سوسیالیسم اصرار ورزیم.

* نیک سـیرنیچ از چهره‌های جوان مکتب شـتاب‌کرایی اسـت و به همراه الکس ویلیامز کتاب «ابداع آینده: پیسارمه‌ایداری و جهانی بدون کار» را نوشته است.

مرگ کلینتونیسم و بلریسم

ولفگانگ اشـتریک: آنچه امـال مایه تعجـب من شـد تعجـب عـده بسـیاری از مـردم از خـروج پریشـان‌کننده از اتحادیـه اروپا و انتخـاب ترامپ بود. اینکار بحران عمیـق سیاسـت معاصر و نظـام دولتی سـرمایه‌داری مالی‌شـده را فراموش کرده بودند یا هیچ‌گاه واقعا به عمق آن پی نبرده بودند. بخشـی از این بحران ناشی‌ازمی‌کرده به بی‌توجهـی تاریخی چپ میانـه، از حزب نـو کارگر تا کلینتون‌ها، به مقاومت فزایندهٔ مردمـان معمولی در برابر جهانی‌شـدن نولیبرال، اگر در پایان سال ۲۰۱۶. کلینتونیسم مرده است و بلریسم سیاسی برای بازگشت زنده‌ان، پس سال خوبی داشته‌ایم؟ به حتی سال بهتر داشته‌ایم اگر چپ از تمامی این رویدادها بیاموزد که آن نوع جهان‌وطن‌گرایی که بازندگان اقتصادی و فرهنگی بین‌المللی‌شدن را فراموش می‌کند یک پروژه نولیبرال است. پروژه‌ای که ترقی‌خواهان نباید سهمی در آن داشته باشند.

* ولفگانگ اشتریک یکی از تاثیرگذارترین اقتصاددانان سیاسی در آلمان و جهان است که بیش‌تر در همین صفحه مطالب و مصاحبه‌های او به چاپ رسیده‌اند. جدیدترین کتاب او «سرمایه‌داری چگونه به پایان می‌رسد؟» نام دارد.

سال گذشته میلادی از منظر روشنفکران

۲۰۱۶ چگونه به پایان می‌رسد؟

ترجمه: فرید دبیرمقدم

گروه اندیشه: جهان در سال ۲۰۱۶ وقایع مهم و هولناکی به خود دید: توده‌ای‌شدن پدیده پناه‌جویان، حملات تروریسـتی ماه نوامبر، تداوم جنگ سـوریه، جنبش شب‌خیزان، رسـیدن دمای زمین به مرز هشدار و بحران محیط‌زیست، کودتای نافرجام ترکیه، ظهور دوباره جنبش‌های راسـت‌گرا در اروپا و آمریکا، برگزیت، ظهور ترامپ، و آخرین مورد، رای شـورای امنیت علیه اسرائیل و حکم به منع شهرک‌سازی در اراضی اشـغالی. آیا بعد از وقایع سال ۲۰۱۶ در جهانی خواهیم دید جـهان، نظمی که پس از جنگ سـرد و خصوصا بازده سـیناسیر بر جهان حاکم بود به پایان رسـیده و از این پس نظم جدیدی آغاز خواهد شـد؟ آنچه مسلم است اینکه مردم دنیا در سال بعد میلادی به جهان ناشناخته‌ای پرتاب می‌شوند که مشخصه بارز آن ابهام است. گروه اندیشه «شرق» طی سال گذشته مقالات کوشید همزمان با هریک از این وقایع، به فراخور اهمیت‌شان و با توجه به محدودیت‌های زوزنالیسـتی به برخی از این موضوعات بپردازد. امروز در آغاز سال جدید میلادی کوشیده‌ایم از نگاه روشنفکران، متفکران و منتقدان غربی وقایع مهم سال گذشـته را مورکنیم. آنها در یادداشت‌های کوتاهی در سایت ورسـوکوشـیده‌اند از دغدغه‌های محلی و جهانی خود در سال گذشته بگویند و پیامد هریک از وقایع را برای سـال جدید برجسـته کنند؛ از جمله فراکیو پنیو برادری، منفکر ایتالیایی، همین اشـاره به قوت‌گرفتن گروه‌های راست افراطی در جهان معتقد اسـت راسـت‌گرایان در اروپا و آمریکا پیروز نخواهند شـد. انزو تراورسو، مورخ ایتالیایی، با بررسی عوامل ظهور ترامپ و نسبت آن با فاشیسم در سال گذشته، ترامپ را فاشیستی می‌داند بدون نشانه‌های فاشیسم کلاسیک، تا بتاکید بر اینکه کارزار او می‌تواند فاشیسم آمریکایی باشد. ریس جولا مهرتین اتفاق سال گذشـته را توده‌ای‌شـدن پدیده پناه‌جویان می‌داند و معتقد اسـت در سـال آینده مرزها بسته و بسـته‌تر خواهند شـد. اگرچه تاریخ نشان داده که دیوارها بدون استثنا، فروریخته‌اند. تاسی نبل، پژوهشگر دانشگاه دنور، با توجه به افزایش مهاجران در سال گذشـته نشان داده طبقات فرودسـت در کشورهای پیشـرفته از فشارهای فراکیر خشـمگین‌اند و خواسـتار حق تعیین سـرنوشت خود و دموکراسـی. در نظر او باید محتوایی رادیکال و ضدسـرمایه‌داری برای مطالبات مردمی فراهم کرد. نیک سـیرنیچ به مرگ دوم نولیبرالیسم می‌پردازد و تاکید دارد باید دسـت‌به‌کار بسیج و سازماندهی فعالانه برای وضع بدیل شد. ولفگانگ اشتریک، جامعه‌شناس آلمانی، با اشاره به برگزیت و انتخاب ترامپ در سال گذشته شماری می‌دهد که آن نوع جهان‌وطن‌گرایی که بازندگان اقتصادی و فرهنگی بین‌المللی‌شدن را فراموش می‌کند یک پروژه نولیبرال اسـت. انزو تراورسو، مورخ ایتالیایی، با بررسی عوامل ظهور ترامپ و نسبت آن با فاشیسم در سال گذشته، ترامپ را فاشیستی می‌داند بدون نشانه‌های فاشیسم کلاسیک، تا بتاکید بر اینکه کارزار او می‌تواند فاشیسم آمریکایی باشد. ریس جولا مهرتین اتفاق سال گذشـته را توده‌ای‌شـدن پدیده پناه‌جویان می‌داند و معتقد اسـت در سـال آینده مرزها بسته و بسـته‌تر خواهند شـد. اگرچه تاریخ نشان داده که دیوارها بدون اسـتثنا، فروریخته‌اند. تاسی نبل، پژوهشگر دانشگاه دنور، با توجه به افزایش مهاجران در سال گذشـته نشان داده طبقات فرودسـت در کشورهای پیشـرفته از فشارهای فراکیر خشـمگین‌اند و خواسـتار حق تعیین سـرنوشت خود و دموکراسـی. در نظر او باید محتوایی رادیکال و ضدسـرمایه‌داری برای مطالبات مردمی فراهم کرد. نیک سـیرنیچ به مرگ دوم نولیبرالیسم می‌پردازد

مرزهای بسته‌قلعه جهان

ریس جونز: خوبی سـال گذشته به این بود که سـرانجام مشکلات ساختاری درازمدت سـرمایه‌داری زشـت و بسیار طولانی بر بسـت اروپا و آمریکای شمالی تاثیر گذاشـت. بدی‌اش هم به اینکه لحظه تصفیه‌حساب منجر شد به پیروزی سیاسـت‌های ضدمهاجران. سیاست مرزهای بسته که از دل آن برگزیت و رای به ترامپ سر برآورد. چنین پیامدهایی نشان می‌دهد سال آینده در کوتاه‌مدت کشورهای بیشـتری در سراسر دنیا به سیاست دیوارها و مرزهای بسته رو می‌آورند. سال گذشته شاهد بیشترین آمار مرگ‌ومیر در مرزها بودیم (بیش از ۶۲۰۰ نفر تا اوایل دسامبر) و این روند نگران‌کننده احتمالا با بسته‌ترشدن مرزها ادامه می‌یابد و به سـفرهای خطرناک‌تر و مرگ‌ومیر بیشـتر می‌انجامد. اما در بلندمدت مرزهای بسـته قلعه جهان پایدار نیسـتند و تاریخ دیوارها، از دیوار چین تا دیوار شهرهای قدرت ویستفلی، نشان می‌دهد که بدون اسـتثنا فرو می‌ریزند. دیوارهای امروز جهان هم فرو می‌ریزند، منتها بعید اسـت همین امسال این اتفاق بیفتد. من چشم‌م آب نمی‌خورد.

* ریس جونز اسـتاد جغرافیای دانشـگاه هاوایی است. او در کمیته اجرائـی مرکـز مطالعات جنوب آسـیا در UHM و نیـز به‌عنوان یکی از اعضـای اصلـی هیئت تحریریـه مجـلات «جغرافیای سیاسـی» و «ژئوپلیتیـک» مشـغول به کار اسـت. از آثار او می‌توان بـه «دیوارهای مرزی» و «مرزهای خشونت‌بار» اشاره کرد.

انقلاب فرهنگی چپ‌گرایانه

لیز فک: راسـت جدید پیروزمند اسـت. سـال‌ها قصـدش آن بـوده تـا انقلابـی فرهنگی از سـوی جناح راسـت برپا کند. ترکیب سیاسـت را تغییر دهد و بر کرسـی قـدرت تکیـه زنـد. علی‌الخاصـ خروج بریتانیـا از اتحادیه اروپا و انتخاب ترامپ و پیامدهای آن نشان از پیشروی راست دارد. حتی نشـان از پیروزی فاشیسم در صورتی که پای نژادپرستان سفیدپوست باشـد. «بریتیارت» به کاخ سـفید باز شـود. اما حتی در کشـورهای آشکارا مستبد نیز که چهره سـبعانه و غارتگر سـرمایه‌داری جایگزیـن جاذبه فریبنده گذشته شـده اسـت همچنان فرصت‌طلبی به چشم می‌خورد. درحالی‌که کشورهای اتحادیه اروپا وضعیت نظامی در مرزهای خود برپا می‌کردند، اجتماعی از داوطلبان غیرنظامی، به ظاهر از ناکجا، پدیدار شـدند تا برای پناه‌جویـان غذا، لباس و سـرپناه فراهـم کنند. سـازمان‌های مردم‌نهاد، هیئت‌های جسـت‌وجو و نجات مسـتقل و داوطلبان انسان‌دوست خود دسـت‌به‌کار برقراری «دولتی اجتماعی» شدند. انقلاب فرهنگی از سوی اسـت انقلابی فرهنگی از سوی چپ را اقتضا می‌کند. اگر قرار اسـت این چالـش را بپذیریم، باید در این اجتماعات جدید مقاومت زیسـته بدوانیم و در مواجهه با مسـائل مربوط به منزلت بشر با بهره‌گیری از واژگانی نو هوایی تازه به سوسیالیسم بدمیم.

* لیـز فـک، مارکسـیست فرهنگی بریتانیایی، درحال‌حاضر رئیس مؤسسـه مناسـبات نژادی اسـت و کتابی با عنوان «خطوط کسل اروپا: نژادپرستی و انقلاب فرهنگی راست» در دست انتشار دارد.

کابوسی بی‌پایان

کریسـتین دلفی: سـالی که به پایان رسـید سرشـار بود از خبرهای بد در جبهه سیاسی. پس از مجادله‌ای زشـت و بسیار طولانی بر سـر اینکه چگونه شـهروندان فرانسـوی را از ملیت‌شـان «محروم» کنیـم، مجادله‌ای که دسـت آخر به این نتیجه ختم شد که این امر با توجه به قوانین فرانسـه و عرف بین‌الملل محال اسـت. دولت لایحه را کنار گذاشـت. بلافاصله پسـ از آن، لایحـه جدیدی برای «اصلاح» قانون کار ارائه کرد که اکثر تعهدات به کارگران را برمی‌چید. بسیج گسـترده‌ای علیه این برنامه به راه افتاد که کل بهار و بخشی از تابستان دوام آورد. تظاهرکننـدگان در تمـام شـهرهای کوچک و بزرگ فرانسـه با نیروی پلیسی روبه‌رو شدند که طبق گفته نخست‌وزیر مانوئل والس «هیچ دسـتوری مبنی بر خویشتن‌داری دریافت نکرده اسـت». این «عدم خویشتن‌داری» ما را با نیروی پلیس مسلحی مواجه ساخت با خشونت افسارگسـیخته و سلاح‌های کشنده‌ای همچون نارنجک. دو نفر یک چشم خود را از دست دادند، بماند که دیگرانی هم بودند که مصدوم شدند. سپس در میانه تابستان دولت تصمیم گرفـت که نیازی به موافقـت پارلمان ندارد: در واقع مـاده ۴۹٫۳ به دولت اجازه می‌داد تـا بدون چنین موافقتی برنامه خود را پیش ببرد و همین کار را هم کرد. در همان میانه تابسـتان سی شهردار در جنوب فرانسه احکامی در حوزه شهری خود صادر کردند در ممنوعیت پوشیدن بورکینی (لباس شنای مخصوص زنان محجبه) و شـنا و حضور آنان در سـواحل «ایشان». عکسی که نشان می‌داد چهار پلیس مسـلح به زنی دستور می‌دهند عریان شود در سرتاسـر جهان دیده شد و مردمان بسـیاری دریافتند نفرت علیه مسلمان تا چه میزان می‌تواند از کنترل خارج شود. به همت اقامه دعوی قانونی انجمن حقوق‌بشر (در زبان فرانسـه، انجمن حقوق «مردان») و اعتراض جمعی به اسلام‌هراسـی در فرانسه، پرونده به شورای دولتی فرستاده شد که دستور به لغو تمامی این احکام داد. حتی پس از آنکه عالی‌ترین نهاد قضایی این کشور این اقدام را محکوم کرد، والس همچنان به حمایت خود از این شـهرداران ادامه داد. سپس کل کشور از پیروزی دونالد ترامپ مات و مبهوت شد. حتی تا همین امروز هم گاهی خیال می‌کنم الان اسـت که از خواب بیدار شـوم و بفهمـم تمامش فقط یک کابوس بوده. در آخر به تازگی شـاهد پایان‌یافتن کابوزای طولانی‌مدتی بودیم که نخسـت‌وزیر علیـه مردی به پا کرده بود که او را به این سـمت گمارده بود. اکنون نخسـت‌وزیر پیروز شده است و اولاند، آن کاو کوچـک، مرده اسـت و والسـ کاندیدا‌توری خود را بـرای انتخابات ریاسـت‌جمهوری اعلام کرد. بنابراین در ماه مه باید دست به انتخابی برنیم بین راسـت افراطی (ماری لوپن)، راستی که با مارکارت تاچر احسـاس نزدیکی می‌کند (فرانسـوا فیون)، و چپی که با توتی بلر و نایلتون احسـاس نزدیکی می‌کند. کابوسی بسـیار بسـیار طولانی. کابوسی که هنوز پایان نیافته است.

* کریسـتین دلفی جامعه‌شـناس فرانسـوی و از چهره‌های برجسـته فمینیسم حال حاضر است. جدیدترین کتاب او «تفرقه بینداز و حکومت کن: فمینیسم و نژادپرستی بعد از جنگ علیه تروریسم» نام دارد.